



قلم میرزا علی محمدخان پرورش در روزنامه‌های فارسی زبان مصر

مهسا رون (عضو هیئت علمی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) قزوین)

روزنامه‌های برون‌مرزی در آستانهٔ مشروطه از اسناد تاریخی ارزشمندی هستند که، با مطالب روشنگر و انتقادی، در بیداری مردم و تهییج آنان به اصلاحات اجتماعی اثرگذار بودند و به لحاظ نگاه انتقادی به مسائل ایران، نسبت به روزنامه‌های داخلی عهد قاجار، آزادی بیان بیشتری داشتند. در این میان، ثریا و پرورش، که هر دو به همّت میرزا علی محمدخان کاشانی در قاهرهٔ مصر چاپ و منتشر می‌شدند، نقش مهمّی در زمینه‌سازی جنبش مشروطه ایفا کردند.

ملک‌الشّعراى بهار، در نشریات پیش از مشروطه، مقالات کاشانی را در این دو روزنامه «بسیار مؤثر و پرحرارت در اصلاحات اجتماعى و در سیاست عالم»^۱ سنجیده و بر این باور است که «با مقیاس فکر و حدّ متوسط عقول آن عصر این مقالات را باید شاهکار قلم و فکر دانست». (← بهار، ص ۴۰۲)

(۱) در همهٔ نقل قول‌های به عبارت، شیوهٔ املائی و نشانه‌های فصل و وصل و حرکت‌گذاری از نویسندهٔ گزارش است.

از زندگی میرزا علی محمدخان کاشانی معروف به پرورش^۲، اطلاع چندانی در دست نیست. به گفته دولت‌آبادی، این روزنامه‌نویس «مدتی در طهران در اداره روزنامه ایران و اطلاع سیمت منشیگری داشته صاحب قریحه روشن، دارای افکار نورانی، در فارسی‌نویسی زبردست و باسلیقه» (ص ۲۰۰) بوده است. وی، گویا در جوانی، به قصد تحصیل، به ترکیه رفته چنانکه خود در شماره اول ثریا در سبب انتشار این روزنامه نوشته است:

این بنده علی محمد کاشانی، هنگام توقف و تحصیل در علیّه اسلامبول، گاه‌گاه که با دوستان وطن پرست ملت دوست ملاقات کرده، صحبت از دولت‌خواهی و ملت‌پرستی به میان می‌آمد. جمعی که در بلدان خارجه مانده و معنی «حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ» را دانسته لذت و ثمره تربیت را چشیده می‌گفتند... بر هر فردی از افراد ملت واجب و فریضه است که خدمت وطن را اهمّ عبادات و آلزم طاعات دانند... امروز، برای ما ایرانیان که طالب خدمت وطن هستیم، به شرط قدرت قلم و قوت قدم، خدمتی بهتر از نشر روزنامه و همت و اقدام در این امر نیست و همواره مشوق این بنده بی‌بضاعت بودند که در این کار قدمی پیش گذارد و با قلم شکسته و نطق بسته به انتشار روزنامه پردازد. (سال اول، ش ۱، ص ۲)

کاشانی، در پایان تحصیلات و آموختن یکی دو زبان خارجه و اطلاع بر مسائل سیاسی، راهی مصر شد و، چون خطّه مصر در آن روزگار «برای انتشار اخبار صحیحه احسن ممالک خارجه» بود و مطبوعات آنجا «در طبع و رواج هرگونه اخبار مهمّه، آزاد و فارغ‌البال» بودند، اقدام به نشر روزنامه کرد. وی اولین شماره ثریا را، در قاهره، روز شنبه چهاردهم جمادی‌الآخر سنه ۱۳۱۶ هجری، مطابق ۲۹ اکتبر سنه ۱۸۹۸، در شانزده صفحه منتشر کرد و مدیریت آن را تا شماره ۲۴ سال دوم عهده‌دار بود تا آنکه، بر اثر بروز اختلافاتی، روزنامه را به شریکش، سید فرج‌الله حسینی کاشانی، واگذار کرد. حسینی، در مطلبی ذیل عنوان «شرح احوال ثریا به طریق اجمال»، مدعی شد که کاشانی، پس از مهاجرت از اسلامبول به مصر، در خانه او ساکن شده و، پس از چندی، به کمک هم روزنامه ثریا را تأسیس کردند امّا، پس از گذشت چهار ماه از سال دوم، شریکش «طریقی دیگر پیش گرفت و خیال دیگر نمود. بساط مؤانست برچید و عزم مسافرت فرمود و از شراکت این خدمت دست کشید». (سال دوم، ش ۲۵، ص ۶)

۲) علی محمدخان کاشانی، به این جهت که، پس از کناره‌گیری از سردبیری ثریا، به چاپ و نشر روزنامه پرورش اقدام کرد، به «میرزا علی محمدخان پرورش» شهرت یافت، چنانکه دولت‌آبادی، در حیات یحیی، سردبیر ثریا را بدین نام خوانده است.

أفت کیفی مطالب ثریا پس از تغییر مدیریت آن یعنی تقریباً از نیمه سال دوم کاملاً محسوس است. کسروی می‌گوید: آوازه‌گفتارهای تند میرزا علی محمدخان به همه جا رسیده بود امّا، پس از چندی، «او جدا گردید، و خود نامه پرورش را بنیاد نهاد و ثریا از ارج افتاد. سال ششم آن را که در سال ۱۲۸۳ (۱۳۲۲ق) در تهران چاپ شده و نویسنده اش سید فرج‌الله کاشانی بوده من دیده‌ام، روزنامه بسیار پستی است. یکی از زشتی‌های این روزنامه کشاکشی است که باجل‌المتین پیدا کرده و سخنان سبک و زشت بسیار، که خود دشنام است، به دارنده‌حل‌المتین می‌شمارد». (ص ۴۱)

در دوره مدیریت سید فرج‌الله، مقالات روزنامه دیگر رنگ و بوی انتقادی ندارد و مطالبی درباره تاریخ و جغرافیا همچون «آثار تاریخی بلاد آفریقا» (سال دوم، ش ۲۸) و «تاریخ چین» (سال دوم، ش ۳۲) جای مقالات مفید و نافع به حال ملت را می‌گیرد. همچنین بیشتر صفحات روزنامه به اخبار خارجی یا وضعیّت دربار ایران اختصاص می‌یابد.

از نامه‌هایی که در تعریف و تمجید مطالب سال اول ثریا و تحسین قلم کاشانی به دفتر روزنامه می‌رسیده بر می‌آید که این روزنامه، در عصر خود، از جایگاه والایی در میان روزنامه‌های برون‌مرزی برخوردار بوده تا بدان‌جا که میرزا عبدالوهاب خان سرهنگ، وکیل (نماینده) روزنامه‌حل‌المتین و حکمت در بوشهر، ثریا را به منزله کتاب ناسخ‌التواریخ در عالم جراید دانسته و لقب «ناسخ‌الجراید» را بدان داده است. (← سال اول، ش ۷، ص ۱۰)

کاشانی به تفاوت سبک روزنامه‌نویسی با دیگر شیوه‌های نگارش واقف بوده و، در مطلبی به بهانه تمجید از قلم توانای مجیرالدوله مدیر وقت وزارت انطباعات، به این تفاوت اشاره کرده و آورده است:

از آن زمان که مرحوم قائم‌مقام بنیان ترسّلات قدیم را منهدم کرد و بساطی جدید و طرحی نیکو بیاراست و معانی مطوّل را در عبارات مختصر جای داد تا امروز، دبیری به قدرت قلم و استعداد ایشان در نگارش زبان پارسی پا به دایره امکان نگذاشته... آشکار است که تاریخ‌نگاری و روزنامه‌نویسی و ترقیم مراسّلات رسمیه و غیر رسمیه و کتابت فرامین و اوراق مالیه هریک مسلکی علیجده و روشی مخصوص دارد که هیچ آشنا و مربوط با یکدیگر نیست و جداگانه هریک را نگارنده باید. (سال اول، ش ۵، ص ۷-۸)

اگرچه، به باور بهار، مقالات ثریا، به خلاف قلم ملگم، ادبی و فنی و متکلفانه یا به سبک قدیم است (← بهار، ص ۴۰۲)، مطالعه متن مقالات کاشانی نشان می‌دهد وی، غالباً فقط

در مقدمه مقالات، زبانی آهنگین و ادیبانه دارد که آن هم در نتیجه قرینه‌پردازی و موازنه و حذف افعال به قرینه حاصل شده است. بسامد وجه وصفی، استشهاد به آیات و احادیث و ابیات به تناسب مضمون، بهره بردن از صناعات ادبی همچون اضافه تشبیهی و استعاری به سیاق دیباچه مشتات قائم مقام، تأثر از قواعد دستور زبان عربی (آوردن صفت مؤنث برای جمع مکسر در ترکیباتی همچون فوائد مخصوصه و بلدان خارجه و رسائل موقوته، استفاده از صفات تفضیلی عربی در تعبیراتی همچون اهمّ عبادات، الّزم طاعات، تطابق صفت و موصوف در تذکیر و تأنیث)؛ استفاده از مفردات و تعبیرات عربی همچون یوماً فیوماً، علی قدر مراتبهم، نسیاً منسیاً، رطب اللسان؛ و فور کاربرد ترکیبات عطفی مترادف همچون مضطرب و متردد، مباحثه و معارضه، صلاح و صواب، وُد و سکون؛ حذف جزء اسنادی «است» از ماضی نقلی؛ استفاده از قیود تنوین دار همچون نقداً، قراراً، کراراً، منفرداً؛ و آوردن جملات عطفی پی در پی، از ویژگی‌های زبانی قلم کاشانی است. او، عامدانه و آگاهانه، مقالات خود را با نثری ادیبانه و آهنگین که یادآور قلم قائم مقام فراهانی است آغاز می‌کند تا خوانندگان ادب دوست آن روزگار را نیز به خواندن مطالب روزنامه راغب سازد. کاشانی، در پاسخ به نامه کاشف السلطنه، که به انشاپردازی وی خرده گرفته بود، از سبک ادبی خود دفاع کرده و نوشته است:

اینکه فرموده‌اید اصرار در قدرت‌نمایی در انشاء دارد نه چنین که تصور کرده‌اند. اولاً ملاحظه عالم ادبیات است، چون سخن لختی شیرین‌بار باشد، مردم به خواندن آن میل کنند و مطالعه کننده از اول مقاله، چون سخن با سجع و مقفاً دید، از مطالعه آن استکراه نکند و طبیعتاً به خواندن آن مایل شود؛ باشد که، در ضمن مقاله، سخن نافع به حال خویش بیند. به سخنان چرب شیرین بهتر توان در دل‌ها رسوخ کرد تا به درشتی و خشونت... هنوز خیالات واهی هفتصد ساله در سر ابنای وطن ماست! چه‌طور با تیغ آخته زبان، ایشان را ادب تواند کرد. (سال اول، ش ۲۷، ص ۹-۱۰)

البته بررسی‌ها نشان می‌دهد، صرف نظر از مقدمه ادبی، متن مقالات کاشانی خصایص زبان ژورنالیستی را داراست. وی، آنجا که از چشم امید داشتن به اجنبی برای حل مشکلات جامعه به خروش می‌آید، با شتاب دادن به آهنگ سخن و اختیار جملات کوتاه و بلند و کاربرد وجوه متعدد اخباری و استفهامی و ندایی، هیجان و پویائی خاصی به متن می‌دهد. نمونه‌ای از آن است:

با این همه که از ظلم اجنبی می‌نالیم و فغان به آسمان می‌رسانیم، باز در مهامّ امور اجنبی را انتخاب می‌کنیم و باز وصول خیر را از طرف اجنبی می‌دانیم. هزار شکایت‌ها از ظلم اجنبی داریم و، در همان حالتِ شکایت، باز صدیق و دوستان اجنبی است و، اگر والدی برای ولدش معلم بخواهد، باز اجنبی است. جنس از روی دلخواه نمی‌خریم جز از دکان اجنبی و نمی‌فروشیم جز به تاجر اجنبی... ای اهل شکوئ! به چه قاعده برای شرقی عموماً و مُسَلِم خصوصاً حکومتی مصون از انقلاب باقی ماند در صورتی که هریک از افراد شما امنیت نمی‌کند جز به اجنبی و متمسک نمی‌گردید جز به فضل و عدل اجنبی. (سال اول، ش ۲، ص ۱۴)

یا، در خصوص قانون، می‌گوید:

اگر امروز به خلق ایران از قانون داستان خوانی و سخن رانی، بی‌شبهه از گوینده پزَمند و کلامت را وقعی نهند و این اسم مقدّس در میان ایرانی بدنام و بُئس‌الکلام گشته، رجالِ بلاهی آسمانی و علما ناسخ آیات قرآنیش دانند... در صورتی که همه غلط فهمیده و عوضی شنیده‌اند. قانون عبارت از نظام امور و رفاهت حال جمهور است که هرکس حدّ خویش بداند و مقام خویش بشناسد. (سال دوم، ش ۱۸، ص ۱۲)

مقالات او به لحاظ زبانی همچنین از نظر بیانِ آراء و افکار نو - دفاع از حقوق زنان و کودکان و لزوم علم‌آموزی آنان، ضرورت ایجاد مدارس جدید و آموزش زبان‌های بیگانه، استبدادستیزی، دفاع از تولید ملی، انتقاد از دولتمردان و فساد نظام اداری - درخور توجه است. ویژگی‌هایی همچون سادگی بیان، استفاده از اصطلاحات و تعابیر زبان محاوره و کنایات و چاشنی مثلِ سایر، تنوعِ جملات، افزایش شتاب یا کند کردن آهنگ سخن به تناسب مقام، استشهاد به آیات قرآنی و ابیات فارسی و عربی به فراخور موقع، بهره‌گیری از شیوه‌های متنوع بسط مطلب همچون مکالمات نمایشی، پرسش و پاسخ درگفت‌وگو با مخاطب زبان مقالات او را پرکشش و خواندنی ساخته‌اند.

یکی از بهترین نمونه‌ها در نشان دادن خصایص ژورنالیستی قلم کاشانی سلسله مقالات «مصاحبه» است. ملک‌الشعرا بهار نیز، که مقالات مندرج در جراید فارسی پیش از مشروطه را لطیف و شیوا اما کم‌عمق خوانده، مقالهٔ دنباله‌دار «مصاحبه» به قلم کاشانی را بسیار مهم و مؤثر شناخته است. (بهار، ص ۴۰۲)

صفحات آغازین این مقاله در شماره‌های ۲۷ و ۲۸ سال اولِ ثریا و دنبالهٔ آن در شماره‌های ۱۱، ۱۵ تا ۲۴ سال دوم به چاپ رسیده و کاشانی پس از کناره‌گیری از ثریا،

نگارش تتمه آن را در روزنامه جدید خود، پرورش، ادامه داده است. شیوه‌ای که وی در این مقاله برای بیان افکارش برگزیده مباحثه و گفت‌وگوست که گاه به مجادله می‌انجامد. او، در مباحثه با یکی از دوستان خود که از شکوه ایران باستان یاد می‌کند، از اوضاع اسفبار ایران عهد قاجار می‌نالند. در حین گفت‌وگو، هیجانانگیز و احساسات‌دو طرف کاملاً در ضرباهنگ کلامشان انعکاس می‌یابد که موجب سرزندگی و پویایی متن می‌شود. البته نشر کاشانی در همه پاره‌های این مقاله دنباله‌دار ژورنالیستی نیست. او در پاره‌های آغازین آن، در قالب گفت‌وگویی زنده با نثری ساده و بی‌پیرایه و پرکشش، انتقادات تند و تیزی از اوضاع نابسامان ایران عهد مظفری مطرح کرده است. اما نثر دیگر پاره‌های مقاله مندرج در شماره‌های ۱۵ به بعد سال دوم ثریا همچنان ادامه آن در روزنامه پرورش آهنگین و ادبی و سرشار از عبارات مسجع و قرینه‌پردازی است چنان‌که هنرنمایی در انشاء بر اطلاع‌رسانی برتری گرفته است. البته نویسنده، در جنب انشاپردازی‌های گاه و بی‌گاه، تعابیر زبان تداول یا مثل‌های سایر، هم در نثر مقالات هم در تحلیل و تفسیر اخبار و در گزارش‌ها یا جوابیه مکتوبات آورده و امضای «ثریا» را در پای آن نهاده است. نمونه‌ای از آن است:

به خیال آموختن رفتار کبک روش خودمان نیز زیاد برفت و به هوس تقلید اجانب مسلک قدیم خودمان هم فراموش گشت. (سال اول، ش ۸، ص ۱۰)

عجب است که خبرنگار ما نمی‌داند که اجانب از کارهای ما به از ما خیر دارند آنچه ما در آینه از رموز احوال خویش بینیم آنها در خشت خام نگردند... اجانب مانند ما در خواب نیستند و از اوضاع سیاسی همسایگان خویش موبه مو واقف و مطلعند... گذشته بر اینها، نظر به مثال مشهور، شترسواری زیر زمین نشود و آفتاب به گل نیوشد، مخصوصاً امروز که... مطالب صادره هر کشور در دقیقه به تمام عالم سمر شود. (سال اول، ش ۳۸، ص ۸)

استفاده از اصطلاحات و تعابیر زبان محاوره و کنایات همچون کار به جای نازک کشیدن، جنگ زرگری، دخلی به کسی نداشتن، خانه‌تان آبادان، ید طولایی داشتن، به خاک سیاه نشانیدن، خانمان کسی را به باد دادن، دود ازدودمان کسی برآوردن همچنین بهره‌جویی از چاشنی تعبیراتی همچون گرگ در لباس میش، مثنوی هفتاد من کاغذ شود، دستی از دور بر آتش داشتن حلاوت و شیرینی خاصی به نثر مندرجات ثریا بخشیده است.

در روزنامه پرورش (۱۳۱۸ق) نیز، نمونه‌های درخشانی از مطالب انتقادی با مایه‌های ژورنالیستی را شاهدیم که حاصل فکر و قلم میرزا علی محمدخان کاشانی است، با این تفاوت که زبان او در مقالات پرورش ساده‌تر و نزدیک‌تر به زبان زنده محاوره است. از جمله آنهاست مقالاتی با عنوان «وضع زن‌های ژاپون» (ش ۱۴)، «در اصلاح وضع مکاتب ایران» (ش ۱۷-۱۹)، و «مقدمه رؤیا- سیر در عوالم خیال» (ش ۲۶-۲۷). در نثر مقاله «مقدمه رؤیا»، که آن را کاشانی در سفرش به اروپا نوشته، سادگی بیان و جملات کوتاه و کاربرد تعابیر کنائی و زبان تداول، تکرار جمله به قصد تأکید، آن‌چنان برجسته است که خواننده حس می‌کند نویسنده مقاله صرفاً گفته‌های خود را مکتوب کرده است. یکی از شیوه‌های کاشانی در این مقاله به منظور بسط مطلب سؤال است. گویی او با طرح پرسش‌هایی از این قبیل که اصلاً فایده روزنامه‌نویسی چیست؛ چرا باید جمعی را با خود دشمن کند و با بیان حقایق خود را به رنج افکند؛ مگر طبع روزنامه‌ای شانزده صفحه‌ای در مصر به چه درد ایرانیان می‌خورد و چه فایده برای دولت و ملت دارد، در پی آن است تا ابتدا خواننده را با خود همراه سازد و به تفکر وادارد سپس، با پاسخ‌گویی به یکایک این پرسش‌ها، هم خوانندگان را متقاعد کند هم به نثر خود تنوع و پویایی ببخشد.

از مطالب مندرج در پرورش، جالب‌تر از همه نمایشنامه‌ای است انتقادی به قلم کاشانی با عنوان «اهل بیت حاجی نمدمال» (ش ۲۷-۳۳) که شاید از نخستین نمونه‌های نمایشنامه انتقادی به زبان فارسی باشد.

نمونه‌ای از متن مقاله «مصاحبه»

در خلال این اسبوع [= هفته]، با یکی از دوستان ملاقات شد. گفت: دیشب، پس از فراغت، به خیال استراحت در جامه خواب، با دلی سوخته و کباب، شتاب کردم. تن، به واسطه تعب و مشقت روز، کوفته و خسته و خاطر، به واسطه هجوم خیال، پریشان و آزرده، این یک را لختی استراحت غذای روح و آن یک را ساعتی خواب اسباب انبساط و فتوح... نزدیک بالین که مشرف به زمین بود، کتابی به نظرم آمد، گفتم شاید مطالعه این کتاب خواب آرد و تن از مشقت دنیا بیارامد و خاطر از زحمت خیال ساعتی آسایش کند. به این امید، کتاب را برداشتم؛ بی اختیار از میان گشودم؛ دیدم به خط یکی از زبان اروپا است و برای آوردن خواب مطلوب و مرغوب. سطری از وی خواندم، دیدم از شعرا و فصحا عجم می‌نگارد و اسامی ادبای

ایران را می‌شمارد... در ضمن مطالعه، به جمله‌ای رسیدم که تمام ناخوانده دستم از شدت یأس و نومییدی به لرزه افتاد که گفتمی دست بخیل است در هنگام اعطای مال یا عکس ماه است در آب متلاطم زلال... شخص اروپاوی در کتاب خود گوید... یکی از مزایای این قوم نجیب و [با] فضیلت این ملت شریف قبل از استیلای مغول این بود که نسوان مانند حالت امروز ما با رجال در عالم ادبیات شرکت داشتندی و اشعار شاعرات و تحریر محزرات [= نویسندگان] ایشان زیور و زینت مجالس و محافل بزرگان و دانشمندان بود و، از هر یک، دیوان‌های معتبر به یادگار مانده... و از جمله آثارهایی که در ایران در فتنه چنگیزخان محو و نابود گردید و فقدان آن شایان تأسف و تأثر است همانا تألیفات و تصنیفات و اشعار و آثار شاعرات و محزرات و نسوان دانشمند آن عصر ایران بود... ولی، در این دوره، نظر به دقت کاملی که هنگام سیاحت خویش در ایران کردم، حالتی غریب مشاهده شد. تنها نه جماعت نسوان از عالم ادبیات معدومند بلکه از هر جهت صرف معدومند... چنان‌که در میانه نسوان ما بیسوادی عیب است... در میانه نسوان ایران باسوادی را عیب دانند و دختر باسواد مطلوب و مرغوب نیست و کسی را میل ازدواج آن نه... بعضی از جهال در لباس علم گویند تربیت و تعلیم نسوان در شرع شریف جایز نباشد و با عقل راست نیاید و اگر، در مدارس، دخترها مانند پسرها علم فراگیرند و هنر آموزند بر ارکان عصمتشان خلل افتد و ناموسشان پایمال گردد... انصاف را مگر قبل از چنگیز در ایران مردم پر روش اسلام نمی‌زیستند و آداب دین احمدی منظور نمی‌شد که این‌گونه شاعره و عالمه در میانه ایشان موجود بود و مدارس مخصوص از برای تعلیم بنات داشتند... حرفش را بریده گفتم: این التهاب و جزع و فزع و دلسوزی برای همین مسئله بود؟ مگر قبل از چنگیز رجال ایران از زیور علم و کمال عاری بودند و دانش و علم خاص نسوان بود؟ گفت: سبحان الله! چه سؤالی است؟... محال است ملتی به منتهی درجه ترقی رسند جز آنکه نسوان در عالم ادبیات، که اساس ترقی است، شرکت داشته باشند. تنها نه نسوان با رجال در عالم ظاهر با هم شرکت دارند بلکه در عالم معنی و مراتب باطن نیز همسپک و همقدم اند. رابعه را در میان عرفای اسلام آن قدر و مکان است که به کلامش مثل زنند و مقامش را فوق آنچه تصور شود می‌دانند... اشعار فردوسی و شیخ اجل سعدی و نظامی به تمام السنه اروپ مگر ترجمه نشد؟!... گفتم:... آنچه از پیشینیان گفتمی خطا نرفتی ولی مگر نمی‌دانی من نُعمَرُه نُنکسُه فی الخلق. آنچه گفتمی از دوره جوانی بود و چون گذشته است معدوم صرف باشد... مگر نه وجود علم در ایران کیمیا شد و از آن چون سیمرخ نام ماند؟ مگر نه ظلمت جهل چون سحاب تیره آسمان ایران [را] از باختر تا خاور فروگرفت؟... مگر نه به رشوه‌خواری هرات تخلیه شد و مرو از دست رفت؟ مگر نه به نادانی دارالعلم دارالجهل شد و افتتاح مدرسه ننگ گردید و تربیت و تعلیم اطفال یتیم عصیان به خدا و رسول؟ مگر نه

صنعت را اسم بدعت گذاشتید و خواندن علوم عالیة جدیده را لغو شمرده فعلش را حرام کردید؟ سبحان الله مالک الملک، چطور در میانه چنین قومی نسوان در عالم ادبیات شرکت داشته باشند... گفت: از برای خاطر خدا، سخن کوتاه کن. بیش از این شماتت و سرزنش مکن و برای حرمت آباء و امهات آبروی ابناء و بنات مبر... [شماره ۲۸] گفتم: چه صحبتی به خلاف ادب راندم و چه سمند بیتجربگی در جولانگاه بیخردی جهاندم؟... اگر ما اسامی نیاکان برشماریم و خود را از دودمان آنها پنداریم هم بر نفس ستم کرده‌ایم و هم بر ارواح ایشان الم وارد آورده‌ایم... کلامم را قطع کرده و آهی طولانی کشیده گفت:... درون مجروح بیچارگان را نمک پاشیدن هنری نیست بلکه رنجوران دل‌آزرده را دل‌داری فرمودن جوانمردی است... مگر نه پیغمبر فرمود طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة؟ و این مقام را خاص رجال نشمرد بلکه نسوان را نیز در آن سهیم قرار داد... مگر ما مسلم نیستیم و بنات ما مسلمه نیستند... گفتم: عجب! سبحان الله! یقولون بالسننهم ما لیس فی قلوبهم... اگر کتاب خدا و احکام حضرت خاتم صلعم قرآن است، موافق کدام شروط آن رفتار می‌کنیم که اطلاق مسلمانی بر ما شود؟... به کدام وطن دوستی و ملت‌پروری از اهل ایمان محسوب باشیم؟ گر مسلمانی این است که حافظ دارد آه اگر از پی امروز بود فردایی... انصاف را قومی از اهالی آفریقا و استرالیا الی چین و ماچین و دنیای جدید [یونگی (ینی) دنیا = قاره امریکا که تازه کشف شده بود]، امروز در عالم تمدن عقب‌تر و در عالم دیانت لابلایی‌تر از ما مشاهده کرده‌ای؟... گفت: از برای خدا، عنان سخن بکش و چون شیر غضبان مباش... کسی خواهد بود که به داد من برسد و مرا از سر زبان برنده تو خلاص کند؟ که خون تو، پس از این گفتار، به قانون شرع و عرف یعنی بر حسب صوابدید رؤسای ملت و فتوی علمای مذهب، مباح و مالت هدر است... گفتم: استبعاد ندارد که الحق مؤر، حرف حق شنیده‌ای و چون صرع‌زده قلق و اضطراب می‌کنی و چون مارگزیده بر خود می‌پیچی. این که گفתי خونت هدر است خون در بدن ایرانی نیست. اگر خون می‌داشت آنقدر بی‌تعصب نمی‌بود. (ثریا، سال اول، ش ۲۷، ص ۱۱-۱۵ و ش ۲۸، ص ۱۴-۱۵)

نمونه‌ای از مقالة «مقدمه رؤیا- سیر در عوالم خیال»

لهجه پرورش خیلی سیخت شده از عاقبت آن خایقم... من حکایت ناپلیون کرده یک نفر دوست از برای خود باقی نگذاشته‌ام. باید تنی واحد با همه بجنگم. خوب است یکچندی از رؤسای ملت بد بنویسم و یکچندی از رجال دولت، و کجدار و مریز رفتار کنم. ولی از آن طرف هم چاره نیست. وقت گذشته است، وقت تنگ است. اگر بعض مطالب را بنویسم و قتش می‌گذرد. آفتاب دم بام آمده؛ اگر این یک ساعت هم کار نکنیم، هوا تاریک می‌شود و

هنگام کار نیست. آن وقت باید افسوس خورد. حقیقت من دیوانه‌ام. به من چه که خودم را آن قدر در زحمت بیندازم و با این و آن زد و خورد بکنم و جمعی را به خودم دشمن نمایم؟ فایده این کار چیست جز زحمت و تعب؟ جوانی خودم را روی کار روزنامه‌نویسی گذاشتم. شوخی است شب تا صبح فکر کردن و مقاله خیالی نوشتن؟ مغز انسان داغون می‌شود. از همه گذشته، هر هفته کاغذهای توقع از این از آن خواندن. این مال کیست؟ وکیل [= نماینده] روزنامه است، در فلان محل از فلان حاکم یا وزیر تمجید بی معنی می‌کنند بلکه تعارفی از او بگیرند. انسان ننویسد، وکیل از او می‌رنجد روزنامه را قسمت [= توزیع] نمی‌کند؛ بنویسد همه دروغ است، به خودش و دولتش و ملتش خیانت کرده است. خودمانیم، کار کثیف بی معنائی است و حیف عمر انسان که این طور تلف شود. پیداست ایلیزا مرا دوست دارد. به بوداپست که رفتیم، هر جا خانه اوست همان‌جا منزل می‌کنم که گفته‌اند جوینده یابنده. کار عاشقان بر مراد است. هر طور باشد با وی تزوج کرده در خاک مجار می‌مانم که دمی را غنیمت است. حیف نباشد انسان محلی مثل فرنگستان را رها کند برگردد به مصر و با عرب سر کله بزند. این عمرهای کوتاه چه قابل این تفصیل است؟

خیر خیر! هرگز به حیات مذلت رضا نشوم. انسان باید مرد باشد و از کشاکش روزگار نترسد. مگر حیات همین دو روز است؟ پس اینهایی که در فرنگستان آن قدر زحمت کشیدند و این همه رنج و تعب بردند و در راه ترقی و وطنشان به آب غرق شدند و به آتش سوختند کی بودند؟ اینها همان‌ها هستند که من مجسمه‌شان را در لندن و پاریس و برلن و وین و غیره دیدم. آن قدر گنت و بارون و لورد و زهرمار آمده‌اند و رفته‌اند و مرده‌اند و هیچ اسمشان در هیچ‌جا نیست؛ لکن آنان که به وطن خودشان خدمت کرده‌اند، بعد از خود، صاحب اسم و رسم شده مجسمه آنها را به انواع و اقسام مختلف ساخته‌اند و، تا دنیا بریاست، نام آنها نیز خواهد بود. من هم، در چنین روزی که ایران گرفتار سختی‌هاست، خدمتی که از دستم برمی‌آید می‌کنم و آنچه بدانم می‌نویسم؛ البته بی‌فایده نخواهد بود. خیلی ظلم و تعدیات است که مأمورین می‌کنند و اصلاً شاه خبر ندارد. اگر شاه بداند، یک دفعه که رسیدگی کرد دفعه دوم احتیاط می‌کنند خصوصاً وقتی دیدند مطبوعات آزاد است. اما آخ! روزنامه‌ای که در مصر هفتگی در شانزده صحیفه کوچک طبع بشود چه به درد ایران می‌خورد و چه فایده برای دولت و ملت خواهد داشت؟ حیف، بی‌مرورت‌ها همراهی نکردند و الا روزنامه‌ای که میلم بود به اندازه روزنامه تائمس در طهران یومیه بیرون می‌آوردم و کاری می‌کردم که نه علما احتکار بکنند و نه رجال رشوه بخورند و این بازی‌های استبداد و تملقات بیجا را به کلی از میان برمی‌داشتم... تا کی باید مردم بیچاره گرفتار فضایح اعمال حکام و مزرعه شش‌دنگی علما و ارباب فقر و غیرذلک باشند؟ ملت را قلم مطبوعات از ورطه جهل خلاص می‌کند.

دولت را قلم مطبوعات ترقی می‌دهد. مملکت را قلم مطبوعات آباد می‌کند. قلم مطبوعات مدرسه می‌گشاید و تأسیس تجارتِ شرکت می‌نماید... ولی افسوس! یک دست صدا ندارد... خدایا عجب گیری افتاده‌ام. غم جهانی در دل من گذاشتی و تخم غم و محنت در صحرای وجود من کاشتی. چه از جانم می‌خواهی؟... ظالمین گمان می‌کنند که خداوند غافل است. اینهایی که در ایران احتکار می‌کنند یا در راه مکه به حجاج زیادتی می‌نمایند یا به زور مال این و آن ضبط می‌کنند مطلق به خدا قائل نیستند. نمازشان بر کمرشان بزند و مرده شور روزه‌شان را ببرد. این اشخاص به معاد که اعتقاد ندارند به امروز هم معتقد نیستند. (پرورش، ش ۲۷، ص ۶-۱۰)

منابع

- بهار، محمدتقی، سبک‌شناسی یا تاریخ تطوّر نثر پارسی، ج ۳، امیرکبیر، تهران ۱۳۳۷.
دولت‌آبادی، یحیی، حیات یحیی، ج ۱، عطار و فردوسی، ج ۵، تهران ۱۳۷۱.
کاشانی (۱)، میرزا علی محمدخان، روزنامه ثریا، سال اول و دوم (۱۳۱۶-۱۳۱۷ق)، هفتاد و چهار شماره. —، روزنامه پرورش، سال اول (۱۳۱۸ق)، سی شماره.
کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران، ج ۱، چ ۱۴، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۷.

□